

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی احتمالات در معنای رفع قلم از صبی [1]

بحث در این است که از این احادیثی که دلالت بر رفع قلم از صبی دارد، رفع القلم عن الصبي حتی یحتلم، آیا استفاده می شود که معاملات صبی باطل است؟ انشاء صبی باطل است یا خیر؟ عرض کردیم که باید این حدیث را ببینیم به چه معناست؟ معنای رفع القلم چیست؟ اساساً آیا باید در این حدیث حتماً يك تقدیری گرفته شود که رفع القلم «أي قلم المؤاخذه، أي قلم جميع الآثار» یا اینکه این حدیث نیاز به تقدیر ندارد، بلکه شارع متعال رفع را به خود قلم اسناد داده و هیچ تقدیری لازم ندارد، گفتیم که در کلمات امام (رضوان الله علیه) در کتاب البیع، ایشان چهار احتمال در اینجا عنوان فرمودند. احتمال اول را دیروز خواندیم.

احتمال دوم

احتمال دوم در کلام مرحوم امام خمینی این است که می فرمایند «يَحْتَمَلُ أَنْ يَرَادَ بِرَفْعِهِ رَفْعُ ذَاتِهِ نَحْوُ الْحَقِيقَةِ الْإِدْعَائِيَّةِ» يك مطلبی در اینجا دارند که نظیرش را در اصول و در بحث حدیث رفع اشاره کردند. می فرمایند بگوئیم خود رفع به قلم اسناد داده شده، قلم برداشته شده، یعنی ذات قلم برداشته شده، اما به نحو حقیقت ادعائیه. حقیقت ادعائیه را مکرّر شنیدید، يك وقتی هست که می گوئیم «رأيت أسداً» اسد را اول در رجل شجاع استعمال می کنیم که این استعمال مجازی است، می گوئیم اسد که به معنای حیوان مفترس است، در رجل شجاع استعمال مجازی استعمال شده است. يك وقتی هست که می گوئیم نه، اسد در همان حیوان مفترس استعمال می شود اما ما ادعاء می گوئیم این رجل شجاع حیوان مفترس است، رجل شجاع حقیقتاً حیوان مفترس نیست، ادعاء می گوئیم این رجل شجاع حیوان مفترس است که مبنای امام در باب تفسیر مجاز همین است که مجاز را به حقیقت ادعائیه برمی گردانند. اینجا هم ما می گوئیم شارع می فرماید «رفع القلم عن الصبي»، یعنی خود قلم برداشته شده، به نحو حقیقت ادعائیه.

آن وقت حقیقت ادعائیه مصحح می خواهد، اگر ما بخواهیم بگوئیم رجل شجاع همان حیوان مفترس است، می گوئیم به چه ملاکی؟ به چه مصححی؟ چون همینطوری که نمی شود گفت این رجل شجاع حیوان مفترس است می گوئیم مصححش شجاعت است، اینجا هم اگر بخواهیم بگوئیم قلم برداشته شده حقیقتاً مصححش چیست؟ می گوئیم قلمی که اثر ندارد مثل لا قلم است، اگر بر يك قلمی هیچ اثری مترتب نشود، نه اثر تکلیفی، نه اثر وضعی، هیچ اثری بر این قلم مترتب نشود این کلا قلم است، لذا بگوئیم رفع القلم یعنی خود قلم برداشته شد به نحو حقیقت ادعائیه، یعنی ادعا می کنیم اصلاً قلم اینجا نیامد. چرا ادعا می کنیم؟ چون هیچ اثری برای قلم در صبی مترتب نمی شود، نه اثر تکلیفی و نه اثر وضعی.

البته این معنای دوم با معنای اول فرقی این است که در معنای اول گفتیم احادیث رفع قلم در مقابل احادیث وضع سیئات و

کتابت سیئات است. گفتیم به قرینه‌ی مقابله آن احادیثی که دلالت بر کتابت سیئات دارد، وقتی می‌گوئید رفع القلم، یعنی سیئات، یعنی احکام الزامی، آنهایی را که اگر مخالفت کرد عقاب دارد، آنها برداشته شده، فقط دلالت بر خصوص احکام الزامیه داشت. اما مستحبات را گفتیم شامل نمی‌شود، وضعیّات را گفتیم شامل نمی‌شود. اما این معنای دوم که می‌کنیم می‌گوئیم «**جميع ما يترتب علي القلم من الحكم التكليفي و الوضعي**» الزامی و غیر الزامی، یعنی حتّی مستحبات هم از صبی برداشته می‌شود، این احتمال دوم که مراد از رفع القلم، رفع ذات القلم، هیچ تقدیری اینجا نمی‌گیریم، قلم برداشته شد، منتهی به نحو حقیقت ادعائیه.

احتمال سوم

در احتمال سوم تقدیر می‌گیریم می‌گوئیم رفع القلم أي آثار القلم، اما کدام آثار؟ آثاری که مترتب است بر افعالی که صادر است از روی عمد و التفات، می‌گوئیم اگر يك فعلي از روی عمد و التفات صادر بشود چه اثری دارد؟ اگر يك فعلي را شما عمداً انجام دادید، از روی التفات انجام دادید، این چه اثری دارد؟ رفع القلم یعنی خصوص آثار مترتبه‌ی بر افعال اختیاریه. یعنی اگر انسان از روی اختیار يك فعلي انجام بدهد، اقرار کند، شهادت بدهد، یا از روی اختیار معامله‌ای انجام بدهد، هر فعل اختیاری که از انسان صادر شود، اگر حکم و اثری دارد، رفع القلم یعنی این آثار مترتبه‌ی بر افعال اختیاریه برداشته می‌شود. اینجا سؤال کنید در این احتمال سوم خصوص این آثار را از کجا آوردید؟ می‌فرمایند به قرینه مناسبت حکم و موضوع، چون قرینه‌ی مناسبت حکم و موضوع، که من مکرر گفتم یکی از قرائنی که امام (رضوان الله علیه) در فقه الحديث و در معانی احادیث و آیات، حتی در آیات قرآن و اگر یادتان باشد در «**وَابْتَلُوا الْيَتَامَى**»، یکی از قرائنی که امام در روش فقهی‌شان در احادیث و آیات به آن استدلال می‌کنند قرینه مناسبت حکم و موضوع است. می‌گوئیم اینجا که خدا می‌فرماید از صبی قلم برداشته شد، تناسب حکم و موضوع؛ حکم رفع است و موضوع صبی است، تناسب چیست؟ تناسب این است که آن افعالی که دیگران اگر از روی اختیار انجام می‌دهند، اگر از روی التفات و توجه انجام می‌دهند يك اثری بر آن مترتب است، آن افعال اگر از صبی صادر شد آن آثار برایش مترتب نیست.

قرینه‌ی دوم می‌فرمایند اینکه کنار صبی، مجنون و نائم ذکر شده است. مجنون و نائم و صبی در این مشترکند که افعالشان ولو از روی اختیار صادر شود اما آثار افعال اختیاریه بر آن مترتب نمی‌شود. پس یکی قرینه مناسبت حکم و موضوع است، قرینه دوم قرینه‌ی مناسبت ذکر مجنون و نائم است. نتیجه این احتمال سوم این است که ما در فقه آثاری داریم که بر يك افعالی مترتب است، اما اختیار فاعل در آن افعال نقشی ندارد، مثل خود ضمان. ضمان حکم شرعی اثر شرعی مترتب علی الفعل، خواه از روی اختیار باشد یا نباشد! يك آدم بالغ اگر آمد از روی غیر اختیار اتلافی انجام داد ضامن است. مثال دوم جنابت است؛ جنابت يك اثر شرعی مترتب بر فعل است که این فعل خواه از روی اختیار باشد یا نباشد! جنابت هم شبیه ضمان است. حالا فرض کنید از يك پسر در سن هشت سالگی به خاطر مریضی‌ای که دارد منی خارج شد، اینجا عنوان جنب را پیدا می‌کند و باید غسل کند، یعنی حالا وجوب غسلش یا حلاست یا بگذاریم بعد از اینکه بالغ شد، ولي جنابت حاصل شده! کما اینکه اگر يك نائم من دون اختیار در حالت نوم جنب شد، طبق این معنای سوم، آثاری برطرف و مرتفع می‌شود که در موضوعش اختیار دخالت داشته باشد، این گونه آثار در افعال صادره از صبی مرتفع می‌شود.

در نتیجه طبق احتمال سوم در باب معامله که فعل اختیاری انسان است (و اگر انسان از روی قصد جدی بگوید بعت و اشتريت معامله واقع می‌شود) اگر صبی معامله‌ای انجام داد می‌گوییم فعلش کلا فعل است و اثر برایش مترتب نمی‌شود. طبق معنای سوم اگر صبی آمد انشاء العقد کرد، می‌گوئیم فایده ندارد، چون در انشاء العقد فعل اختیاری انسان دخالت ندارد.

احتمال چهارم

احتمال چهارم اینکه می‌فرمایند «براد رفع وصفه لا ذاته» مراد رفع وصف قلم است نه ذات قلم! این معنای چهارم تقریباً با معنای دوم نتیجه‌اش یکی است، یعنی می‌گوئیم وصف قلم، وصف قلم چیست؟ یعنی تمام آثار، البته اگر کسی اینجا بگوید وصف قلم فقط خصوص آثار مرتبه بر افعال اختیاری است آن هم اشکالی ندارد، ولی روی فرض چهارم دو احتمال هست. در فرض چهارم می‌گوئیم رفع به خود قلم به حسب ظاهر نسبت داده شده اما مراد رفع وصف قلم است، وصف قلم هم می‌گوئیم دو احتمال دارد؛ 1) تمام الآثار 2) آن آثار مرتبه‌ی بر افعال اختیاریه.

امام (رضوان الله علیه) اولین مطلبی که بعد از این چهار احتمال دارند می‌فرمایند اظهر احتمالات این است که بگوئیم مراد از رفع قلم ذات نیست! برخلاف آنچه که در اصول، که در ذهن می‌آید در آنجا مسئله را بردند روی رفع ذات، به نحو حقیقت ادعائیه، می‌فرمایند نه! اینجا بگوئیم مراد ذات قلم نیست، بگوئیم مراد چیست؟ بگوئیم مراد «رفع الکتب علیهم بدعوی أن القلم موضوع علیهم و الثقل ثقل القلم بلحاظ الآثار» است. این اولین مطلب است که درست است به حسب ظاهر در روایت دارد رفع القلم، اما نباید این رفع را به ذات قلم نسبت بدهیم، رفع القلم یعنی آثار و اوصاف قلم. حالا که می‌گوئیم آثار قلم، آیا مراد مطلق الآثار است؟ یا آن آثاری که لها وزر و ثقل یا آن آثاری که مترتب بر افعال اختیاریه است. اما آن آثاری که مترتب بر ذات عمل است خیر.

اینجا ایشان می‌فرماید يك چیزی که ما استظهار می‌کنیم افعال مستحبّه از این حدیث خارج است، چون حدیث ظهور در این دارد که يك چیزی که ثقل بر صبی می‌تواند باشد آن را می‌خواهد بردارد. در افعال استحبابیه ثقلی وجود ندارد، اما از اینکه خارج شدیم بقیه‌ی آثار تکلیفی و وضعاً در این حدیث رفع القلم داخل است، یعنی اولاً احکام الزامیه برداشته می‌شود و ثانیاً احکام وضعیه معامله‌ای هم کرد رفع القلم، معامله‌اش باطل است.

اینجا امام (رضوان الله علیه) اول می‌فرمایند آثار اطلاق دارد، چه تکلیفی و چه وضعی. لذا طبق این بیان، معامله‌ای که صبی انجام می‌دهد باطل است، بعد يك «إلا أن يقال» [2] می‌آورند که با این إلا أن يقال به طور کلی دست از اطلاق می‌کشند، این الا أن يقال می‌خواهد بگوید در این روایت چون قضیه‌ی آن زنی که زانیه است مجنون است و این کلام را امیرالمؤمنین از پیامبر در این مورد آورده، این در حقیقت برای دفع حد از این زن است! و فقط در این مقام است، در مقام بیان اینکه رفع القلم أي جمیع الآثار تکلیفیاً أو وضعیاً نیست، رفع القلم یعنی قلم حد، حدود، به قرینه‌ی اینکه در این مورد بوده. یعنی رفع يك امر خاص، آن امر خاص هم تکلیفی است که در باب حدود است.

لذا ایشان می‌فرمایند این مطلبی که در اینجا وجود دارد اطلاق را بهم می‌زند، البته در ادامه می‌فرمایند حالا اگر فرضاً این حدیث اطلاق داشته باشد، اما شامل اینکه صبی وکیل در اجرای صیغه‌ی عقد فقط بشود، شامل این نیست! یعنی اگر هم فقیهی بگوید رفع القلم عن الصبی اطلاق دارد، معامله‌ای که از خود صبی صادر است باطل، معامله‌ای که به اذن ولی یا اجازه‌ی ولی است باطل، اما اگر صبی را وکیل در انشاء عقد کردند این دیگر دلالت بر بطلان ندارد و این مورد - یعنی وکالت در اجرای صیغه - را می‌فرمایند موضوعاً از حدیث خارج است.

در مقابل حرف صاحب مقابس الأنوار که می‌گوید طبق این حدیث صبی مسلوب العبارة است، حرف صبی کلاً حرف است، عملش کلاً عمل است، فعلش کلاً فعل است، می‌فرماید این حرف صاحب مقابس خلاف ظاهر روایت است، این فرمایش امام است. حالا آقایان در آن دقت کنند، ما هنوز راجع به اینکه رفع القلم دلالت بر چه چیز می‌کند نظری نداریم، يك مطلبی هم مرحوم نائینی دارند که فردا می‌گوئیم و بعد نظر خودمان را بیان می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[11] . «ثمَّ إنَّ من المحتمل أن يراد بالرفع، قبال ما ورد في بعض الروايات: أنَّه إذا بلغ الحلم كتبت عليه السيئات فيراد أنَّه قبل بلوغه لا تكتب عليه السيئات، و قلم كتب السيئات مرفوع عنه، فكان كناية عن عدم كونه مكلفاً بالأحكام الإلزامية، التي كانت مخالفتها موجبة للسيئة. و أمَّا المستحبات و الأفعال الحسنة عقلاً و شرعاً، فلا ترفع عنه، و هذا يناسب الامتنان، بل يتلائم مع رفع القلم. إن قلت: إنَّ مورد الرواية رفع الرجم عن الزانية، و هو دليل على أعمية مضمونها من الأحكام الوضعية. قلت: الرجم لا يثبت في الزنا إذا كان بغير معصية، كالصادر مكرهاً، أو اشتهاهاً و خطأً، و لعلَّ المراد برفع القلم رفع التكليف، و معه لا يرجم، فلا تدلَّ الرواية - بملاحظة موردها على سلب الوضعيات. و يحتمل أن يراد برفعه رفع ذاته؛ بنحو الحقيقة الادعائية، و كان مصحح الادعاء رفع الآثار المكتوبة بالقلم مطلقاً، نظير ما قلناه في حديث الرفع؛ بأن يدعى أنَّ القلم الذي لا يترتب عليه الأثر، و لا يكتب به شيء، ليس بقلم، فهو مرفوع. أو يراد رفع ذاته بلحاظ الآثار المترتبة على الأفعال الصادرة عن عمد و التفات؛ بمناسبة الحكم و الموضوع، و مناسبة ذكر المجنون و النائم، فخرجت الأفعال التي تترتب الآثار على ذاتها و لو مع عدم الالتفات، كالجنابة و الضمان. أو يراد برفعه رفع وصفه لا ذاته؛ أي رفعه عن صفحة المكتوب، كناية عن سلب الآثار مطلقاً، أو الآثار المذكورة في الاحتمال السابق؛ بمناسبة الحكم و الموضوع. و الأظهر من بينها هو رفع القلم عنهم، لا رفع ذاته، و يراد رفع الكتب عليهم، و التعبير ب «رفع القلم عنهم» كأنَّه بدعوى أنَّ القلم موضوع عليهم، و الثقل ثقل القلم بلحاظ الآثار، و هو المرفوع عنهم. و مقتضى إطلاقه رفع مطلق الآثار، أو الآثار التي لها وزر و ثقل، و مع قيام القرينة المتقدمة، يختص بالآثار المترتبة على الأفعال الصادرة عن التفات، دون ما يترتب على ذات العمل. كما أنَّ الظاهر خروج الأفعال المستحبة، بل و ما لا وزر و ثقل عليه، و دخول سائر الآثار وضعاً و تكليفاً» الامام الخميني، كتاب البيع، ج 2، صص 33-31.

[12] . «إلا أن يقال: لا إطلاق لقوله (عليه السلام) أما علمت أنَّ القلم يرفع. الوارد في ذيل قضية المجنونة؛ لأنَّه إشارة إلى أمر معهود وارد عن رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم)، و لعلَّ ما هو المعهود هو رفع أمر خاص، كقلم التكليف اللازم منه درء الحدَّ أو قلم الحدَّ، كما ورد في رواية عن أمير المؤمنين (عليه السلام) لا حدَّ على مجنون حتَّى يفيق، و لا على صبي حتَّى يدرك، و لا على النائم حتَّى يستيقظ. و به يفترق عن حديث الرفع؛ فإنَّه في مقام البيان، دون هذا الذي ذكر لردع عمر و درء الحدَّ. و كيف كان: لو فرض إطلاقه، فلا يشمل رفع الأثر عن مجرد عقده، بعد كون تدبير المعاملة تحت نظر الوليَّ أو المتعاملين، و إنَّما كان الصغير وكيلاً أو مأذوناً في مجرد إجراء الصيغة؛ لأنَّ الظاهر من رفع القلم عنه، عدم كتب الآثار التي تكتب عليه لو كان كبيراً، و في إجراء الصيغة لا يكتب أثر على المجري، لا له، و لا عليه، فهو خارج عن الحديث موضوعاً. و دعوى: استفادة أنَّ كلَّ ما صدر منه بحكم العدم، و أنَّ عباراته مسلوية الأثر، ممنوعة مخالفة لظاهر الرواية» همان، صص 32 و 33.